

جادوی

رنگین کمان ۹

پری‌های آب و هوا ۲



ایگیل پری نسیم

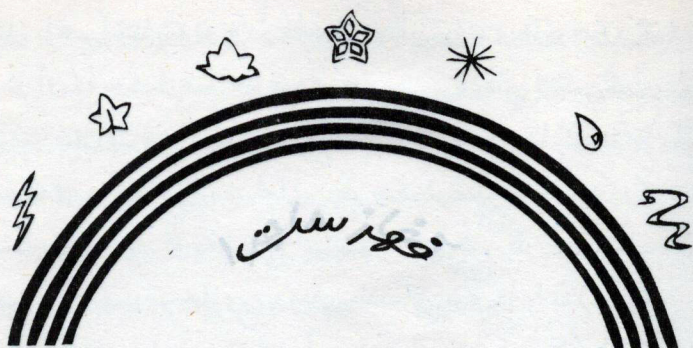
نویسنده: دیزی مدوز

تصویرگر: جورجی ریپر

مترجم: شادی دبیری



کتاب‌های زعفران



۹

آغاز ماجرا

۱۹

یک درب و داغون

۲۵

شبح خبیث پیدا می‌شود

۳۳

بالا، بالا، بالاتر توانستم بیایم و پیش تو بیانم

۴۳

بلند پروازی

۴۷

خوشحال و خندان زنان سری تکان داد و گفت: «من هم

همین‌طور. دیدن دوزاره‌ی پری‌ها هم خیلی هیجان‌انگیز است»

گریستی و ریچل زمانی که با پدر و مادرشان به تعطیلات رفته





ریچل واکر در باغ با خوشحالی کنار دوستش نشست و گفت:
 «خیلی خوشحالم که توانستم بیایم و پیش تو بمانم.»
 آفتاب درخشان روی بوته‌های زیبای گل و چمن‌های سرسبز و
 تازه می‌تابید.

کریستی تیت لبخند زنان سری تکان داد و گفت: «من هم
 همین‌طور. دیدن دوباره‌ی پری‌ها هم خیلی هیجان‌انگیز است!»
 کریستی و ریچل زمانی که با پدر و مادرشان به تعطیلات رفته



بودند. با هم آشنا شدند و در ماجرای جالبی با پری‌ها برخورد کردند. بعد از آن که جک فراست با وردی جادویی پری‌های رنگین کمان را از سرزمین‌شان بیرون کرد، دخترها همه‌ی آن‌ها را پیدا کردند تا رنگ به سرزمین پریان برگردد. اما این بار جک فراست در دسر بزرگ‌تری درست کرده بود. او به اشباح خبیث که برایش کار می‌کنند دستور داده بود تا هفت پَر جادویی دودل، بادنمای پری‌ها را بدزدند.

دودل در سرزمین پریان، آب و هوای هر قسمت را مشخص می‌کند اما بدون پَرهای جادویی‌اش هیچ قدرتی ندارد. تا وقتی هم که ریچل و کریستی به کمک پری‌های آب و هوا همه‌ی پَرهای دزدیده شده‌ی دودل را برنگردانند، آب و هوای آن‌جا حسابی قر و قاطی می‌ماند. ریچل گفت: «کاش امروز بتوانیم یکی دیگر از پَرهای جادویی را پیدا کنیم.»

او و کریستی قبلاً به کریستال، پری برف کمک کرده بودند و پَر برفی دودل را برگردانده بودند. اشباح خبیث دور و بر خانه‌ی کریستی در دهکده‌ی وِدِربری قایم شده بودند و با شیطنت از پَرهای جادویی آب و هوا استفاده کرده و حسابی آب و هوای دهکده را به هم ریخته بودند. کریستی که انگار نگران بود، گفت: «باید شش تا پَر دیگر را هم پیدا کنیم.» نگاهی به دودل انداخت که روی سقف چوبی



انبار قدیمی نصب شده بود و گفت: «و گرنه دودل بیچاره همیشه روی سقف انباری ما می‌ماند.»

دودل، بادنمای باشکوه پری‌ها، بدون جادو در دنیای انسان‌ها فقط یک بادنمای کهنه و زنگ‌زده بود.

همان‌موقع بوته‌ی نزدیک دروازه‌ی باغ شروع کرد به تکان خوردن. کریستی و ریچل دیدند که گل‌های

صورتی تکان می‌خورند. کریستی که نفسش را نگه داشته بود، آهسته گفت: «به‌نظرت یک شبح خبیث پشت بوته است؟» ریچل جواب داد: «بله، بوته تکان می‌خورد.»

ریچل از این فکر که قرار است باز هم یک شبح خبیث را ببیند، ناراحت شد. از وقتی که جک فراست با ورد جادویی اندازه‌ی آن‌ها را بزرگ‌تر کرده بود، ترسناک‌تر

هم شده بودند. کریستی که به سمت بوته می‌رفت، گفت: «بیا. حتماً این هم یکی از پَرهای دودل را دارد.»

ریچل دنبالش راه افتاد. از لابه‌لای بوته‌ها صدای زوزه ماندنی آمد. دخترها با

